

نغمہ نیش

نغمہ نیش
نغمہ نیش
نغمہ نیش
نغمہ نیش

اثر : علی مغربوب شاہ (قلمی)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زمزمه انتظار

نویسنده:

علی اصغر یونسیان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	زمره انتظار
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۹	رخصت دیدار
۱۰	طیب دردمندان
۱۰	قیل و قال
۱۲	حسرت وصال
۱۲	مجری امر
۱۴	جواب سلام
۱۴	امید رسل
۱۶	دولت گنج نهران
۱۶	مغبون و ملعون
۱۷	فیض حضور
۱۹	قوام شرایع
۲۱	صاحب هر امر
۲۳	غایت آمال
۲۴	راه ضلال
۲۶	یار رفته سفر
۲۸	بانگ جاء الحق
۲۹	شمع شبستان
۲۹	پیک وصال
۳۰	همه ی امید
۳۱	به به از این گل

۳۲	وادی خضرا
۳۳	صوت انا الحق
۳۵	خیمه دل
۳۶	چشمه حیات
۳۷	سر ما اوحی
۳۸	جان انبیا
۳۹	تمنای لقا
۴۱	یوم السرور
۴۱	ترجیع بند جاء الحق
۴۷	آرزوی لقا
۴۹	گل زهرا
۴۹	طمأنینه دل
۵۰	قبله ی کعبه
۵۰	دوری یار
۵۲	محروم از زیارت
۵۲	پرده جهل
۵۳	سایه ی لطف
۵۴	قلب سوزان
۵۶	دیار عشق
۵۶	یا معز الاولیاء
۵۸	دنیای صاحب زمانی
۵۹	کشتی امن
۶۰	نگار مه جبین
۶۲	عروه الوثقی
۶۴	تنها نگار
۶۴	یار غریب

۶۵	یگانه منجی
۶۷	امیر ممکنات
۶۹	آشوب زمانه
۶۹	سر لا مکان
۷۱	داروی درد
۷۳	یوم النشور
۷۳	کلب درگاه
۷۵	انتظار تا کی؟
۷۶	پشت و پناه
۷۷	درباره مرکز

سرشناسه: یونسیان علی اصغر، - ۱۳۳۰ عنوان و نام پدیدآور: زمزمه انتظار/ اثر علی اصغر یونسیان مشخصات نشر: علی اصغر یونسیان ۱۴ق = ۱۳. شابک: ۵۰۰ریال ج ۲) وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: عنوان جلد دوم نغمه انس نوائی از عاشقان و منتظرین مولانا حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن المهدی یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم چاپ ۱۳۶۴. عنوان دیگر: نغمه انس موضوع: محمد بن حسن عج، امام دوازدهم ۲۵۵ق - - شعر موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ رده بندی کنگره: PIR رده بندی دیویی: فا ۲۶/۸ شماره کتابشناسی ملی: م ۵۶-۱۲۵۰۲

مقدمه

امروزه که مومنان و شیعیان آه امیرالمومنین علیه آلاف التحیه و الثنا در دوران غیبت خلف صالح آنحضرت قطب عالم ایجاد و محور کائنات حضرت مهدی ارواحنا تراب مقدمه الفداء بسر می برند محال است در طومار حقیقت معنی نام کسی بعنوان مومن و محب واقعی درج شود مگر آنکه در انتظار قدوم نورانی آنحضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف ثانیه شماری کند. درجه ی ایمان هر کس از نقطه نظر خدای تعالی و عترت طاهره علیهم صلواه!... بستگی مستقیم با اضطراب و تشویش او از جدائی و دوری از مولایش حجه بن الحسن العسکری (عج) دارد و در این صورت است که بهیچ چیز جز وصال محبوبش و تحصیل مطلوبش نمی اندیشد و به سایر امور بدیده ی دلبستگی و علاقه نمی نگرد مثل او مثل کودکی است که در اجتماعی از مردم والدین خود را گم کرده است و بیتابی

او قطع نمی شود اگر کسی میوه ای به او بدهد یا اسباب بازی در اختیارش بگذارد بهیچ کیفیت آرام نمی گیرد فقط پدر و مادر خود را می خواهد و بس. خوشا بر احوال آنان که فهمیده اند (وجدان کرده اند) که از مولا و آقای خود دور افتاده اند و بیتابند و دلشان بهیچ نعمتی از نعم دنیوی قرار پیدا نمی کند فقط می گویند: ظهور، ظهور!!...

اشعاری که از نظرتان می گذرد ناچیزتر از ران ملخی است به پیشگاه فلک جاه سلطان السلاطین حضرت مولانا الاعظم حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف، که از زبان دوستان و منتظرین آن بزرگوار سروده شده باشد که بفضل و کرمش مورد قبول واقع شود و ذخیره ای برای عالم برزخ و قیامت گردد. بعنایت نظری کن که من دلشده را

نرود بی مدد و لطف تو کاری از پیش مشهد مقدس - نیمه شعبان المعظم / ۱۴۰۳ ه. ق

علی اصغر - یونسیان (ملنجی) [صفحه ۷]

رخصت دیدار

شادم از آنکه توئی مونس و غمخوار مرا

نبود غیر تو با هیچکسی کار مرا من بیمایه کجا قابل دیدار توام؟

تو مگر لطف کنی رخصت دیدار مرا روز و شب حسرت دیدار تو در دل دارم

ترسم آخر بکشد حسرت بسیار مرا چه غم از طعنه ی اغیار من دلشده را

تا توئی در همه جایار و مدد کار مرا ای گل سر سبد حسن ز تو کم نشود

برهانی اگر از سرزنش خار مرا تو بیک نظره کنی ای ولی مطلق حق

مورد مغفرت خالق غفار مرا «ملنجی» در همه احوال دعایش

بده ای دیده ی حق دیده بیدار مرا

[صفحه ۱۰]

طیب دردمندان

هیچکس غیر از تو نگشاید گره از کار ما

بهرتر از هر کس تو آگاهی بحال زار ما حال ما باشد وخیم و کارمان سر در گم است

رحم کن بر حال ما اصلاح فرما کار ما ای طیب دردمندان یک سراغ از ما بگیر

تا شفا یابد دل غمدیده و بیمار ما عامل قرب بتو اخلاص باشد در عمل

سد بین ما و تو شد زشتی کردار ما ما غریب و بینوا و دردمند و مضطرب

سرکشی از ما کنی آیا تو ای دلدار ما؟ روز تار و تیره تر از شام یلدا تا بکی؟

کی پایان می رسد این روزگار تار ما؟ دست غیبی تو یابن العسکری (عج) از آستین

کی برون آید پی یاری و استنصار ما سر کنی باید تو در زندان غیبت تا بکی؟

خون دل تا کی چکد از دیده ی خونبار ما؟ «ملتجی» داند چرا دلهای ما تاریک شد

غفلت از یاد تو کرد آخر سیه طومار ما

[صفحه ۱۱]

قیل و قال

خود گواهی از دل آشفته و احوال ما

بخت ما شد واژگون از کثرت آمال ما ای عزیز جان و دل، بگذشت در هجران تو

روز ما و هفته ی ما، ماه ما و سال ما در همه عالم نباشد غیر تو ما را امید

ای امید نا امیدان رحم کن بر حال ما گر چه ما شرمنده ایم از تو ولی از لطف تو

صحبت از روز وصال تست قیل و قال ما بال و پر باید که پرواز سر کویت کنیم

زاتش هجر تو آخر سوخت پر و بال ما تا بکی وابسته باید

بود بر بیگانگان

کی رسد عهد تو و ایام استقلال ما؟ در میان فتنه ی آخر زمان چون «ملتجی»

مانده ایم آخر بیا یکدم به استقبال ما

[صفحه ۱۲]

حسرت وصال

آیا شود گذار تو افتد بکوی ما

یک لحظه روی ماه تو افتد بروی ما در دیار غربت و در کنج انزوا

آیا شود نگاه تو افتد بسوی ما در حسرت وصال تو طی شد صراط عمر

ترسم بخاک دفن شود آرزوی ما ذرات کن فکان همه در های و هوی تو

تنها نه ذکر نام تو شد های و هوی ما اندر نماز عشق که شرحش نگفتنی است

خوناب دیده گان شده آب وضوی ما یا رب اگر نصیب کنی وصل او چه باک

در راه وصلش از برود آبروی ما ای «ملتجی» مگر نشیدی پیام دوست

«تقوی ترا چو نیست مکن جستجوی ما»

[صفحه ۱۳]

مجری امر

مولا بیا مولا بیا

ای مهدی زهرا (س) بیا وی مجری امر خدا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا هجر تو ما را خسته کرد

چون مرغ پر بشکسته کرد قسمت نشد ما را لقا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا خصم ستمگر خیره شد

بر دوستانت چیره شد بهر دفاع از اولیا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا ای مونس غمدیدگان

ای همدم رنجیدگان ای دلنواز انبیا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا خون شد دل یاران تو

از فرقت و هجران تو تا کی تویی در اختفا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا فرق دو تایی بوالحسن (ع)

لخت جگرهای حسن (ع) تا کی برآرد ناله ها

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا بازوی زهرای جوان (س)

راس شه لب تشنگان گویند با شور و نوا

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا فوج ملائک در سما

ارواح خیل انبیاء (ع) سوی تو دارند

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا در هر کجا حاضر تویی

بر کار ما ناظر تویی ای آگه از احوال ما

ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا شد «ملتجی» پابند تو افتاده او در بند تو

او را مکن از خود جدا ای مهدی (عج) زهرا (س) بیا

[صفحه ۱۵]

جواب سلام

سلام گر چه بود مستحب ولی شارع

قرار داده جواب سلام را واجب به جزء فرامین شرع پیغمبر (ص)

عمل کننده به صدق است حضرت صاحب (عج) الا اگر به ولی زمان (عج) سلام کنی

دهد جواب سلام تو حجت (عج) غائب ولی بگوش کر ما صدای او نرسد

که هست فعل سراپا خطای ما حاجب بگوش در صدد کسب آنچه او خواهد

اگر به جان و دلی صحبت ورا طالب رضای حضرت او مرضی خداوند است

چرا که حضرت او را خدا بود ناصب مگیر خرده چرا کار حق کند مهدی (عج)

که اوست در همه عالم خدایرا نایب سعادت تو ایا «ملتجی» بود حتمی

جنود عشق اگر شد بعقل تو غالب

[صفحه ۱۶]

امید رسل

آنکه دین مصطفی (ص) را میکند احیا کجاست؟

آنکه داد مرتضی (ع) را گیرد از اعدا کجاست؟ آنکه مرحم روی زخم سینه ی زهرا (س) نهد

وانکه قبر مخفی او را کند پیدا کجاست؟ آنکه کاخ ظلم را از پایه ویران می کند

خیمه های عدل و احسان را کند بر پا کجاست؟ آنکه یک عمری اینس قلب ما هجران اوست

وانکه چشم ما ز دیدارش شود بینا کجاست؟ آنکه از طول فراقش شد جهان ظلمت سرا

وانکه دنیا را کند چون جنت الماوا کجاست؟ مونس دلهای مغموم است و امید رسل

آن امید انبیا و مونس دلها کجاست؟ بهر احقاق حقوق اولیا و اصفیاء

بار الها نور چشم حضرت زهرا (س) کجاست؟ آن خدیو عالم امکان که از تنهائیش

چون علی (ع) بنهاده سر در کوره و در صحرا کجاست؟ چشم خود را باز کن تا

بنگری رخسار او

هی مگوی «ملتجی» سلطان مافیها کجاست؟

[صفحه ۱۷]

دولت گنج نهان

دلهای ما بیاد امام زمان (عج) خوش است

در آرزوی دیدن آن مهربان خوش است مرگ است گر چه آرزوی مومنان ولی

جان باختن به پای امام زمان (عج) خوش است هر جا که ذکر اوست در آنجا خوشیم ما

ورنه کجای غمکده ی این جهان خوش است سعی صفا و مروه و طوف حریم حق

در محضر ولی زمان و مکان خوش است حین نماز، روی دل عاشقان به اوست

آری طواف قبله گه عاشقان خوش است ما را کجا بوادی محشر بدون دوست

حور و قصور و نعمت باغ جنان خوش است ای «ملتجی» ولایت او را ذخیره کن

در عهد فقر دولت گنج نهان خوش است

[صفحه ۱۹]

مغبون و ملعون

توشه هر کس نبرد ز عارض تو مغبون است

آنکه مستوجب قهر تو شود ملعون است عاقل آن نیست که علامه ی دوران باشد

عاقل آنست که از عشق رخت مجنون است خون دل می خورم از هجر تو و دم نزنم

بی جهت نیست که این دیده و دل پر خون است شوق وصل تو قرار از دل و جانم برده

حبذا آنکه بیدار رخت مأذون است موج طوفان بلا هر طرفی منتشر است

آنکه در کشتی امن تو بود مامون است روز عقبی که بود کفه ی اعمال سبک

کفه ی منتظران تو فقط موزون است «ملتجی» کی بچشد مزه ی آزادی را؟

تا که در محبس هجر تو شها مسجون است

[صفحه ۲۰]

فیض حضور

مهدیا (عج) کی شب هجر تو سحر خواهد شد؟

کی مصون از شر اشرار بشر خواهد شد؟ گل روی تو کی از پرده بدر خواهد شد؟

محو در نور تو کی شمس و قمر خواهد شد؟ عالم کون و مکان منتظر مقدم تست

التیام دل ما در گرو دیدن تست منظر مردمک دیده ی جانی مولا

بتن خسته ی ما تاب و توانی مولا روح در پیکره ی کون و مکانی مولا

سبب از چیست که از دیده نهانی مولا؟ دانم از فرط گنه قابل دیدار نیم

قابل دیدن رخسار تو ای یار نیم چکنم خسته دلم غمزده ای دلخونم

روی تابنده تر از ماه ترا مفتونم گر چه از جرگه ی خاصان درت بیرونم

لیکن از هجر تو ای مونس جان محزونم تو چه کردی که در اعماق دلم جا کردی؟

تو بیک جلوه مرا واله

و شیدا کردی منکه از جام هوی سرخوش و مستم مولا

کی دگر لایق دیدار تو هستم مولا؟ مانده از راهم و بر گیر تو دستم مولا

چون گدایان سر راه تو نشستم مولا تا مگر دیده ی من روی چو ماهت بیند

شاید آخر گلی از گلشن وصلت چیند آرزوی دل ما فیض حضور است حضور

درک ایام خدائی ظهور است ظهور

[صفحه ۲۲]

الحق آنروز بحق روز سرور است سرور

چه می وصل تو ایدوست ظهور است ظهور شود آنروز نصیب همه ی ما گردد

گره ی اصلی ما منتظران واگردد چه شود پرده تو از دیده ی ما بر گیری

زنگ غفلت تو ز دلهای مکدر گیری با یکی جلوه دل از عاشق مضطر گیری

اذن بهر فرج خویش ز داور گیری دیگر از دوری تو طاقت ما طاق شده

رشته ی صبر برون از کف عشاق شده بلب منتظران نام تو می باشد و بس

مونس خسته دلان یاد تو می باشد و بس همه را چشم به امداد تو می باشد و بس

ورد عشاق تو اوراد تو می باشد و بس هر چه جز مهر و ولای تو بود منفور است

گر ترا چشم دلی هیچ نبیند کور است ای فدای تو و خاک کف پایت مهدی (عج)

ای قربان تو و صدق و صفایت مهدی (عج) دیده ما دوخته بر لطف و عطایت مهدی (عج)

شود آیا ز تو محروم گدایت مهدی (عج)؟ کرده حق آنهمه انعام بتو ارزانی

بتو ناید که گدا را ز در خود رانی منکه آشفته دل و سر بهوایم مولا

دست و پا

بسته و افتاده ز پایم مولا بدر خانه ی لطف تو گدایم مولا

بخدا نیست بغیر از تو رجایم مولا نظر مرحمتی جانب دلخسته بکن

جانب آنکه به الطاف تو دل بسته بکن

[صفحه ۲۳]

چشم حق بین تو از روز ازل شاهد شد

آنچه را بر دل اختیار زمان عاید شد همه غمها به دل خسته ی تو وارد شد

هر کسی بر در درگاه خدا ساجد شد آرزو داشت که تعجیل ظهور تو شود

متجلی همه آفاق ز نور تو شود آنکه بیش از همه کس منتظر مقدم تست

یاد غمهای دل او همه جا همدم تست مادر تست که او منتظر مرحم تست

هر که مستمسک بر عروه ی مستحکم تست آرزو می کند آن روز قیامت بیند

روز خشنودی آن امام گرامت بیند «ملتجی» آرزوی وادی خضرا دارد

مسالت از تو فقط ای گل زهرا (س) دارد دردمند تو تمنای مداوا دارد

صافیش گر تو کنی قلب مصفا دارد ورنه از پست ترین خلق خدا پست تر است

از همه مست هوا و هوس او مست تر است

[صفحه ۲۴]

قوام شرایع

مولای من که خلقت عالم برای اوست

عرش خدای ذره ای از خاک پای اوست صنع خداست ذات عدیم المثال او

خلق خدای صنعت صنع خدای اوست مربوب ذات سرمد و نسبت به ما خلق

زیبنده جامه ی صمدیت قبای اوست گوش خدا و چشم و زبان و دل خداست

حق جلوه گر ز طلعت ایزد نمای اوست با ممکنات، واجب مطلق چه ارتباط؟

بر پا هر آن بنا که تو بینی بنای اوست ایدل گمان مبر که برضوی و

ذی طوی است

آنجا که جای غیر خدا نیست جای اوست موسی (ع) کمینه بنده و عیسی (ع) ورا غلام

صدها هزار همچو سلیمان (ع) گدای اوست سیر و سلوک و جذبه و اوج کمالها

هر انتها که فرض کنی ابتدای اوست نشنیده ای قوام شرایع بمهر اوست؟

شیرازه ی کتاب سعادت ولای اوست تنها نه حق منزله از وصف ممکن است

او هم منزله از همه توصیفهای اوست ای مدعی که دعوی عرفان او کنی

کوته سخن، که واصف او کبریای اوست آنکس که دل به قائم آل نبی (ع) سپرد

الحق که نور شمس هدی رهگشای اوست بیمار هجر را که رسیده است جان بلب

تنها وصال یوسف زهرا (س) دوی اوست

[صفحه ۲۵]

ای «ملتجی» بخاک مذلت نشسته است

هر کس که غیر حجت حق ملتجای اوست

[صفحه ۲۶]

صاحب هر امر

نظری بر من افتاده ز پا کن ای دوست

دلم از قید غم هجر رها کن ای دوست بسر خوان تو با دست تهی آمده ام

بخششی بر من بی برگ و نوا کن ای دوست لشگر نفس مرا تاخته بر کشور دل

عقل را بر من و دل حکمروا کن ای دوست ایکه وجه الهی و روی همه جانب تست

دل ما را بری از روی و ریا کن ای دوست با همه نامه سیاهی بتو روی آوردیم

تو به حسن نظرت روی بما کن ای دوست من بیمایه اگر از نظرت افتادم

تو به افتاده نظر بهر خدا کن ای دوست این دل و دیده اگر قابل دیدار تو نیست

قابلیت بدل و دیده عطا کن ای دوست

کام عاشق بوصول تو روا می گردد

عاشق سوخته را کامروا کن ای دوست گر چه دوران فراق تو بطول انجامید
تو برای فرج خویش دعا کن ای دوست حکم حکم تو بود صاحب هر امر توئی
من کیم تا بتو گویم که چها کن ای دوست یاد کن «ملتجی» از گفته استاد که گفت
دوست را با عمل خویش رضا کن ای دوست

[صفحه ۲۷]

غایت آمال

یکنظر بر من افتاده ز پا کن ای دوست
دلم از مهلکه ی هجر رها کن ای دوست آمدم بر سر خوان کرم صاحب لطف
بخششی بر من بی برگ و نوا کن ای دوست عهد کردم سر راهت چو گدا بنشینم
تو هم از لطف نظر سوی گدا کن ای دوست لشگر نفس و هوا تاخته بر کشور دل
قلب را غالب بر نفس و هوا کن ای دوست یا مرا یکسره در بوته ی عشق آتش زن
یا که در زمره ی خاصان ولا کن ای دوست ایکه قلب الهی و قلب همه در کف تست
قلب ما را تهی از شرک و ریا کن ای دوست با همه زشتی باطن بتو روی آوردیم
تو به حسن نظرت روی بما کن ای دوست نظر خاص تو اکسیر بود، از ره لطف
به نگاهی مس دل را تو طلا کن ای دوست من شرمنده اگر از نظرت افتادم
به تصدق نظری بهر خدا کن ای دوست وصل تو غایت آمال دل دلشده است
حاجت عاشق دلداده روا کن ای دوست سخن هول قیامت رمق از زانو برد
سهل بر ما خطر روز جزا کن ای دوست

یاد آن دلشده خوش باد که روزی می گفت

دوست را با عمل خویش رضا کن ای دوست اگر عشق تو بلای دل و جان می گردد

دلم الساعه تو پابند بلا کن ای دوست

[صفحه ۲۸]

لوح دل تیره شد از دوده ی عصیان و خطا

پاک لوح دلم از جرم و خطا کن ای دوست زنگک جهل آینه قلب اگر تیره نمود

زنگک آینه ی دلها تو جلا کن ای دوست از قضا قسمت ما هجر اگر شد چه عجب

اذن گیر از حق و تغییر قضا کن ای دوست لایق جلوه ی تو نیست دل بی قابل

قابلیت به دل مرده عطا کن ای دوست یورش دشمن اگر خانه ی دل کرد خراب

همتی خانه ی ویرانه بنا کن ای دوست کام عاشق به وصال تو روا می گردد

عاشق شیفته را کامروا کن ای دوست آنچه سر منشا ایصال تو باشد فقر است

فقر محضم ده و اعطای غنی کن ای دوست سگک درگاه توام پاس کنم همچو سگان

استخوانی به سگک خسته عطا کن ای دوست لنگک پای فرس عقل بود در ره عشق

بهر پیمودنش اعطای قوا کن ای دوست امر امر تو بود صاحب هر امر توئی

من کیم تا بتو گویم که چها کن ای دوست «ملتجی» از تو بصد عجز تمنا دارد

قسمتش در همه احوال لقا کن ای دوست

[صفحه ۲۹]

راه ضلال

دانم که نیم لایق دیدار جمالت

اما چکنم با دل و با شوق وصال از صفحه ی دل خاطر تو محو نگردد

بیرون نرود از سر من فکر و خیالت هر

لحظه که از یاد تو غافل شود ایندل

آن لحظه ی از عمر تلف شد ببطالت بیچاره بود آنکه بتو کار ندارد

هیئات از این غفلت و مستی و جهالت هر راه بغیر از ره تو راه ضلال است

مگذار شوم رهرو وادی ضلالت تو باب خدا هستی و ما سائل این باب

ما را بتو داده است خداوند حوالت مملو شده از جور و فتن عالم دنیا

باز آ و بزنی تکیه بکرسی عدالت ای رحمت رحمان چه شود گر بنمائی

ما را بکوی وصل خود ای دوست دلالت در پیش تو جا دارد از شدت تقصیر

گر آب شود «ملتجی» از فرط خجالت

[صفحه ۳۰]

یار رفته سفر

طی شد مه محرم و از او خبر نشد [۱].

روشن دو چشم ما برخ منتظر نشد گفتند یار رفته سفر باز می رسد

بیش از هزار سال گذشت و خبر نشد گفتند مستجاب شود گر دعا کنید

ما را چرا دعای فرج کار گر نشد؟ گفتند صبر آورد آخر ظفر ببار

شد صبر ما تمام ولیکن ظفر نشد تا کی دو دیده، خون جگر بارد از فراق

کو عاشقی که دامنش از اشک تر نشد یعقوب وار این پدر پیر روزگار

چشمش براه ماند و خبر از پسر نشد ای مهدی (عج) عزیز که جانها فدای تو

مردیم و عهد هجر تو آخر سپر نشد؟ گفتند غیبت تو بسر می رسد ولی

واحسرتا که دوره ی غیبت بسر نشد یا فاطمه (س) بجان تو امروز هیچکس

از مهدی (عج) عزیز تو مظلومتر نشد افسرده بود قلب تو آنروز و اینزمان

قلبی ز قلب مهدیت (عج) افسرده

تر نشد

[صفحه ۳۱]

ای وای «ملتجی» بتو گر غصه و غمت

هر روز در فراق رخس بیشتر نشد

[صفحه ۳۲]

پاورقی

[۱] بجای این مصرع هر کدام از مصرع های زیر را می توان گذاشت: ماه صفر سر آمد و از او...- ماه ربیع طی شد و از او...- طی شد مه جمادی و از او...- ماه رجب سر آمد و از او...- شعبان گذشت و از فرج او خبر نشد - ماه صیام طی شد و از او...- شوال هم سر آمد و از او...- ذی القعدة هم سر آمد و از او...- ذی الحجه هم سر آمد و از او...-

بانگ جاء الحق

ایخدا جان بر لب آمد مهدی زهرا (س) نیامد

حجت بن العسکری (ع) آن مونس دلها نیامد خون بجای اشک شد جاری ز چشم عاشقانش

آنکه گیرد خون ز چشم عاشق شیدا نیامد دیده یعقوب دوران شد سپید از انتظارش

آنکه بینا میشود از دیدنش اعمی نیامد کاخهای ظلم شرق و غرب عالم را گرفته

آنکه ویران می کند کاخ ستمها را نیامد کارد از جور عدو بر استخوان ما رسیده

بار الها از چه رو پشت پناه ما نیامد بر سر راهش نشست حضرت عیسی بن مریم (ع)

پیشوای و مقتدای حضرت عیسی (ع) نیامد بانگ باطل هر طرف یا رب طنین افکنده اما

بانگ جاء الحق بگوش از جانب بطحا نیامد سیل اشک دوستان فاطمه (س) تا چند جاری

دادخواه حضرت صدیقه کبری (س) نیامد در جوانی فاطمه (س) شد کشته از بیداد دشمن

آنکه گیرد انتقام خونش از اعدا نیامد «ملتجی» در حسرت دیداد او پیوسته گردد

ایخدا

عمرم سر آمد مهدی زهرا (س) نیامد

[صفحه ۳۴]

شمع شبستان

ایخدا جان بر لب آمد جان جانانم نیامد

جسم و جانم شد ملول و روح ریحانم نیامد چشم یعقوب زمان خون بارد از هجران و گوید

ایخدا عمرم سر آمد ماه کنعانم نیامد سرو بستان در بهاران زینت باغ است یا رب

شد بهار عمر اما سرو بستانم نیامد وعده ی نصر من الله داده حق در عصر غیبت

عصر غیبت شد ولی موعود قرآنم نیامد نور ایمان گنج پنهان محیی آئین قرآن

حجت اثنی عشر آن سر یزدانم نیامد روز ما تاریک شد تاریکتر از شام تیره

شام تار آمد ولی شمع شبستانم نیامد «ملتجی» شو متقی تا روی ماهش را بینی

هی مگو آخر چرا آن مونس جانم نیامد

[صفحه ۳۵]

پیک وصال

گرد بام وصل تو مرغ دلم پر می زند

در هوای دیدن روی تو پرپر می زند در ره وصل تو ما را باکی از اغیار نیست

طعنه ها گر چه بما خصم ستمگر می زند سر عشقت را نهان کردم من از بیگانگان

کی دل عاشق دم از راز مستر می زند از فراق روی تو دیگر بتنگ آمد دلم

پیک وصل تو مرا کی حلقه بر در می زند؟ آن دلی را کو تو با یک جلوه کردن برده ای

کی بجز کفر و اهلش قهرت آذر می زند؟ آه از سوز جگر زهرای (س) اطهر می کشد

نالاه از دل زینب (س) غمگین مضطر می زند «ملتجی» تا جان بتن دارد گدای کوی تست

همه ی امید

زان خالقی که خلقت هر خشک و تر کند

دارم امید این شب ما را سحر کند آن دلنواز خسته دل دلشکستگان

آیا شود بجانب ما هم نظر کند از حق بخواه ای همه امید شیعیان

دیگر دعای منتظرانت اثر کند این دل که خو بدرد فراق گرفته است

تا کی بدرد هجر تو باید بسر کند پیک وصال تو که براهش نشسته ایم

ما را کی از زمان وصالت خبر کند سیل هموم چون بدلم آورد هجوم

سد ولای تست که رفع خطر کند هر خیر بی ولای تست، شریست پر ضرر

دل بستگی بتو است که دفع ضرر کند دلتنگ گشته منتظر بیقرار تو

لطفی نما بوادی قربت سفر کند صدها هزار یوسف مصری در انتظار

تا کی خدا جمال تو را جلوه گر

کند توفیق آن عمل تو عطا کن که دمبدم

ما را به آستان تو نزدیکتر کند خواهد مدام «ملتجی» از حق که از دلش

مهر هر آنچه غیر تو باشد بدر کند

[صفحه ۳۷]

به به از این گل

آمد آن ماهی که عالم را فروزان می کند

ملک را در خرمی چون باغ رضوان می کند سر زد از جیب ولایت نو گل باغ وجود

به به از این گل که عالم را گلستان می کند بهر این مولود مسعود همایونی خدای

عرش را با دست خود امشب چراغان می کند نور خود را در قبال نور رویش مشتری

از خجالت پشت ابر تیره پنهان می کند نازم از آن مه که عالم را ز بیت عسکری (ع)

امشب از یک جلوه ی خود نورباران می کند ای که یک عمری شعارت هست یابن العسکری (عج)

بر تو امشب حضرتش لطف فراوان می کند لا مکان ذاتش بود چون ذات یزدانی و جای

خود نه، بل یک پرتوش در دار امکان می کند آنچه نور کبریا در طور با موسی (ع) نمود

جلوه های گاه گاهش با دل و جان می کند ای که می سوزی ز هجرش غم مخور او را خدا

عنقریب از پرده ی غیبت نمایان می کند چون شود امر ظهورش صادر از درگاه حق

این شب تاریک را صبح درخشان می کند گر چه نقص عقل، ما را هست اما از کرم

دوستان خویشان را رفع نقصان می کند ذوالفقار حیدری را از نیام آرد برون

دادخواهی حضرتش از اهل طغیان می کند

[صفحه ۳۸]

ظالمان دوره ی تاریخ را کیفر دهد

کاخهای ظلم را از ریشه ویران می کند پاکسازی می کند از کفر شرق و غرب را
حکمرما در جهان احکام قرآن می کند امر باطل گر بود رائج بزودی حضرتش
دایر اندر ملک هستی امر یزدان می کند پرچم «نصر من الله» آورد در اهتزاز
نصب آنرا بر فراز بام کیوان می کند در کنار تربت پاک فلک جاهش بما
عیدی امشب لطف سلطان خراسان می کند یا علی موسی الرضا (ع) امر فرج از حق بخواه
چون دعایت را اجابت ذات یزدان می کند آتش سوزنده اندر کوه با آهن کند
آنچه با دل شعله های نار هجران می کند آنکه درد هجر را هرگز نکرد احساس، کی؟
درد او را ذات حق از لطف درمان می کند «ملتجی» غمگین مشو لطف امام منتظر (عج)
کار را روز قیامت بر تو آسان می کند

[صفحه ۳۹]

وادی خضرا

هر کسی آزاد از قید تعلقها بود
در شمار سالکین وادی معنی بود طور سینا جلوه گاه نور یزدان بر کلیم
سینه ی صافی دلان چون سینه ی سینا بود مرده است آندل که از مهر خدا بی بهره است
دل اگر جای خدا شد زنده و احیا بود دل نباشد لایق از خالی نشد از غیر دوست
قلب عاشق محرم اسرار ما اوحی بود فاش گویم سر ما اوحی تولای علیست (ع)
بی تولای علی (ع) توحید بی معنا بود دانی ایدل چیست معیار ولای مرتضی (ع)
در زمان ما، که عصر غیبت کبری بود انتظار و حب مهدی (عج) شاخص حب علیست
آنکه اندر انتظارش خالق یکتا بود جان عالم باد قربانش که از

از فیوضاتش بیا دنیا و مافیها بود خوش به حال عاشقی مخلص که او را در جهان
بر سر کویش باذن حضرتش سکنا بود کوی مهدی (عج) شهرک مخصوص خصصین اوست
در صحائف نام آنجا وادی خضرا بود سر و اسراری خدا بنهاده در این سرزمین
واقف از اسرار آنجا ایزد دانا بود گر زمین را پیکری گیری برایش عضوهاست
وادی خضرا یقینا قلب آن اعضا بود در سلوک اهل معنی طی منزلها شود
سیر اهل معرفت یکروز هم زانجا بود

[صفحه ۴۰]

«ملتجی» تنها ظهور آن امام منتقم
باعث شادی قلب حضرت زهرا (س) بود

[صفحه ۴۱]

صوت انا الحق

کی شود عالم سراسر وادی خضرا شود؟
با صفا ملک زمین چون جنت الماوا شود؟ کی شود مولای ما صوت انا الحق در دهد
محو هر باطل نماید هر حقی احیا شود کی شود بیک وصالش حلقه زن بر در شود
منقضی دیگر زمان غیبت کبری شود عنقریب ای آنکه از این تیره روزی خسته ای
روشن عالم از فروغ مهدی (عج) زهرا (س) شود مهدی (عج) زهرا (س) بود احیاگر امر اله
آنکه صدها عیسی (ع) از یک نفخه اش پیدا شود کس نیارد تا کند سر پیچی از فرمان او
مو بمو حکم خدا با همتش اجرا شود گسترش پیدا کند آئین قرآن مبین
جمع آئین همه ادیان و مکتبها شود چونکه یکرنگی میان مردمان آید پدید

ریشه کن تخم نفاق از پهنه ی دنیا شود ای عزیز جان من یا حجه بن العسکری (عج)

کی شود این دیده ها بر روی ماهت وا شود یک سری هم هر کجا

میشود از در گهت ای دوست استدعا شود مهدیا (عج) در اختیار تست طبع «ملتجی»

هان منہ نطقش برای غیر تو گویا شود

[صفحه ۴۲]

خیمه دل

درد ما جز به ظهور تو مداوا نشود

تا نیائی گره از کار بشر و انشود کاخ ظلم و ستم افراشته سر تا بفلک

پس چرا خیمه ی عدل تو سرپا نشود؟ تا خداوند جهان اذن قیامت ندهد

پاک از لوٹ ستم صفحه ی دنیا نشود دین و ایمان بشر وزر و وبالش گردد

اگر از جانب تو صحتش امضا نشود هر که با فعل خود آزار دهد قلب ترا

مورد مغفرت خالق یکتا نشود روز محشر که سرائر همه ظاهر گردد

در کف هر که بود خط تو رسوا نشود رهرو وادی تقوی و فضیلت نبود

آنکه در زمره ی عشاق تو احصا نشود نور تو جلوه اگر بر دل موسی (ع) نکند

شامل حضرت او آن ید بیضا نشود تو اگر یاری عیسای پیمبر (ع) نکنی

مرده احیا ز دم حضرت عیسی نشود وعده ی روز ظهور تو که داده است خدای

دارم امید که موکول بفردا نشود تا تو ای منتظر از پرده نیائی بیرون

شادمان مادر تو حضرت زهرا (س) نشود صله بر آنکه بدرگاه تو آورده پناه

دور از شان تو بینیم که اعطا نشود «ملتجی» وای بحال تو و بخت بد تو

نظری گر بتو از جانب مولا نشود

[صفحه ۴۳]

گوئی اگر ز لطف جوابم چه می شود؟

آیی اگر شبی تو بخوابم چه می شود؟ من سائل همیشگی درگه توام

گر باز هم دهی تو جوابم چه می شود؟ دانم که بی لیاقتم اما بیاوری

از یاورانت ار به حسابم چه می شود؟ سر تا پیا حجابم و مفتون روی تو

یکسو اگر زنی تو

حجابم چه می شود ای چشمه ی حیات، منم تشنه وصال

ریزی بکام جرعه ی آبم چه می شود؟ ای رحمت خدا که دل از دوریت بسوخت

رحم ار کنی بقلب کبابم چه می شود با عجز «ملتجی» بتو گوید اگر بحشر

آسان کنی حساب و کتابم چه می شود

[صفحه ۴۴]

سر ما اوحی

کی شود مولا بیاید مهدی زهرا (س) بیاید

آنکه از او عالم هستی بود بر پا بیاید حجت خلاق سرمد محیی آئین احمد (ص)

قائم آل محمد (عج) سر ما اوحی بیاید آنکه چرخ آفرینش می برد فرمان او را

از پی اصلاح امر مردم دنیا بیاید آن انیس اولیاء و مونس قلب ائمه (ع)

یادگار خاندان عترت طاها (ص) بیاید معدن جود و فتوت میوه ی بستان عصمت

شمس تابان ولایت شمع محفلها بیاید نور خورشید سما را محو در نورش نماید

آن فروغ دیدگان سید بطحا (ص) بیاید صورت عالم اگر زشت است پیش دیدگانت

غم مخور طاووس اهل جنت الماوا بیاید آن گلی کز جلوه ی او می شود عالم گلستان

بلکه دنیا می شود چون وادی خضرا بیاید کی شود آن سر یزدان جان دین و روح قرآن

دلنواز اهل ایمان قانع اعدا بیاید آن امید انبیا (ع) گرفته تا به خاتم (ص)

دادخواه حضرت صدیقه کبری (س) بیاید مشکلات اهل ایمان گر شد از اندازه بیرون

غم مخور مهدی (عج) برای حل مشکلهها بیاید «ملتجی» صبرش سر آمد با دلی بیتاب هر دم

هی بخود گوید که یا امروز یا فردا بیاید

[صفحه ۴۵]

غم دل در فراق روی دلبر

زند بر قلب ما هر لحظه نشتر ز درد هجر او بیمار گشتم

ملول از صحبت اغیار گشتم دوای درد ما دیدار یار است

و گر نه دائم ایندل بیقرار است خدا داند که هجرش خسته ام کرد

چو مرغ بال و پر بشکسته ام کرد تو ای مهدی (عج) که جان انبیائی (ع)

تو که طاووس آل

مصطفائی (ص) تو که دست خدا در آستینی

چراغ محفل اهل یقینی ترا ای قبله ی دل‌های محزون

قسم بر حق ذات حی بیچون نباشد جز توام پشت و پناهی

نگاهی کن نگاهی کن نگاهی کن که سر تا پا فقیرم

فقیر و مستمند و سر بزیرم تو مولای منی من بنده ی تو

ولیکن بنده شرمنده تو اگر چه از گل وصلت نچیدم

ترا از هر دو عالم برگزیدم مراد از دین قرآنم توئی تو

توان و صبر و ایمانم توئی تو انیس قلب ما شد انتظارت

شود افتد به جمع ما گذارت

[صفحه ۴۶]

نگاهی سوی ما دلخستگان کن

دل غمگین ما را شادمان کن بیا جاننا مرا حاجت روا کن

مرا از لطف با خود آشنا کن تو الطاف خودت را شاملم کن

بکش دستی برویم کاملم کن مبادا از درت دورم نمائی

مبادا در برویم ناگشائی اگر چه کمترم از خاک راهت

پناهم ده تو در ظل پناهت مراد «ملتجی» باشد لقایت

بیفشاند سر و جان را بیایت

[صفحه ۴۷]

تمنای لقا

جز در خانه ی تو در نزنم جای دگر

نروم از سر کوی تو به ماوای دگر خخاک عالم بصرم گر طلبم در همه عمر

از خدا غیر لقای تو تمنای دگر منکه بیمار غم هجر توام می دانم

جز وصال تو مرا نیست مداوای دگر چشم محروم ز دیدار رخت، بینا نیست

چه شود لطف کنی دیده ی بینای دگر پیش ما بی تو بود دوزخ و جنت یکسان

بی وجود تو نیم طالب دنیای دگر غیر عرفان تو از ساحت قدس ازلی

عاشق دلشده را

نیست تقاضای دگر بخت برگشته بود «ملتجی» ار بگزیند

جز تو یابن الحسن (عج) او سرور و مولای دگر

[صفحه ۴۸]

یوم السرور

آرزوی ما بود درک ظهور حضرتش

زنده ماندن فیض بردن از حضور حضرتش تا کنون روز خوشی شیعه بخود کی دیده است؟

شاد می گردد ولی روز ظهور حضرتش غم مخور ای تشنه ی ماء وصالش عنقریب

نوش جانت می شود ماء ظهور حضرتش مهر و مه دیگر نمی تابد در ایام ظهور

نور گیرد عالم هستی ز نور حضرتش غلغله افتد در افلاک از قیام آن جناب

شور محشر می شود بر پا ز شور حضرتش نی همین موسی (ع) بطور از جلوه اش مدهوش شد

حال غش افتاده موساه (ع) بطور حضرتش خویش را آماده کن بهر فرج ای «ملتجی»

تا نباشی شرمگین یوم السرور حضرتش

[صفحه ۴۹]

ترجیع بند جاء الحق

بند اول دلم از غیر دوست بیزار است

اینهم از لطف بیحد یار است بین احباب خلص مفتون

صحبت از جلوه های دلداری است یار من در عوالم ملکوت

مایه ی افتخار دادار است آنکه از غیر او شود فارغ

الحق او در زمانه دیندار است کفر، غفلت ز اولیاء خداست

دین، تولای آل اطهار (ع) است جلوه دائم کند بیارانش

گر چه او مخفی ز انظار است دائما دیدگان عشاقش

از غم هجر او گهربار است نه فقط یار ماست در عالم

انبیا (ع) را معین و غمخوار است سالک راه را بگو از اوست

اگر اقبال یا که ادبار است مهدی (عج) ای آنکه نور رخسارت

نور حق است و نورالانوار است ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۰] بند دوم: ای تو بیرون ز حیطة ی امکان

وی تو جانان هر چه دارد جان

بی بهاتر ز جان نمی باشد

گر نگردد فدائی جانان همه ی ما خلق ترا مملوک

بعوالم فقط توئی سلطان بر سریر عدالت و میزان

که بغیر از تو می دهد فرمان؟ نام تو لابلای هر آیه

بولای علی (ع) بود پنهان اصل تو «انما یرید الله»

شان تو «هل اتی علی الانسان» به «ید الله فوق ایدیهم»

شده تعبیر از تو در قرآن طبق نط صریح «فانتظروا»

انتظار تو می کشد یزدان مکتب عشق را توئی استاد

جبرئیل است طفل ابجد خوان در زمان تو می شود ظاهر

سر دین و حقیقت ایمان ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۱] بند سوم: هر کسی را گدای خود کردی

دائما مبتلای خود کردی محفل عاشقان بیدل را

با صفا از صفای خود کردی هر که از غیر تو مبرا شد

قسمت او لقای خود کردی انبیاء را در عالم ارواح

واله از جلوه های خود کردی درد هجران، بلا بود ما را

مبتلا بر بلای خود کردی گر تو از دست ما شوی راضی

راضی از ما خدای خود کردی من چسان شکر حق بجا آرم

که مرا آشنای خود کردی نایی نی را ز نفخه ی رحمان

پر ز شور و نوای خود کردی از چه مخفی ز دوستدارانت

صورت دلربای خود کردی گر چه از چشم خلق پنهانی

همه را جانفدای خود کردی ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۲] بند چهارم: آنکه عمری گدای کوی تو شد

آبرومند ز آبروی تو شد خوش بحال کسیکه در عالم

باز چشمان او

بروی تو شد بزم عشاق تو عجب بزمی است

نقل این بزم گفتگوی تو شد واقعا هوشیار و آگاهست

هر که مست از می سبوی تو شد عاشق بیقرار و بی تابت

هر کجا شد بجستجوی تو شد چون خلیلش نظر بعرش فتاد

مات از طلعت نکوی تو شد محفل بی ریای مشتاقان

متعطر ز عطر و بوی تو شد دشمن و منکر خداوند است

هر کسی دوست با عدوی تو شد دست حاجت به پیش تست دراز

چشم امید خلق، سوی تو شد هر که را معرفت عطا کردی

متخلق به خلق و خوی تو شد ذات سر مد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۳] بند پنجم: هر که شد بینوای تو شاهست

ورنه خاکش بسر که گمراه است جبهه سای تو سالک معنی است

خاکسار تو صاحب جاه است نور مهرت بهر دلی تابد

حبشی زاده گر بود ماه است آنکه واقف شد از شئونات

عارف واقعی به الله است جز تو ای چشم کبریا در خلق

که به اسرار خلق آگاه است؟ چونکه ما منتسب بتو هستیم

پیش حق کوه جرم ما کاه است هر که دیدیم از اولی الابصار

تا بیائی تو، چشم بر راه است هر که صاحبدل است می سوزد

شمع دلهای عاشقان آه است سینه ی مادر تو (س) مجروح است

تا کی او را نوای جانکاه است؟ تا تو در چاه غیبتی جانا

چون علی (ع) همدم دلت چاه است ذات سرمد حقیقت مطلق

در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۴] بند ششم: سر قرآن ولایت مهدی (عج) است

طاعت

حق اطاعت مهدی (عج) است اختیار حیات موجودات
بکف با کفایت مهدی (عج) است حق بری از عبادت خلق است
لایق او عبادت مهدی (عج) است به تصدق خدا دهد روزی
همه بهره سلامت مهدی (عج) است هر کسی بهره ور ز معنی شد
بهره اش از عنایت مهدی (عج) است لطف و احسان سجیتش باشد
بخشش وجود، عادت مهدی (عج) است آن طراوات که در گل و باغ است
رشحه ای از طراوات مهدی (عج) است سالک وادی محبت و عشق
مهدی از هدایت مهدی (عج) است سالک وادی محبت و عشق
مهدی از هدایت مهدی (عج) است هی مگو کفر تا بکی رائج؟
بسته تا چند رایت مهدی (عج) است؟ «ملتجی» بعد مدتی کوتاه
عهد، عهد امامت مهدی (عج) است ذات سرمد حقیقت مطلق
در خصوص تو گفت «جاء الحق»

[صفحه ۵۵]

آرزوی لقا

چشم براه مانده آیا نور دیده ام
عمری است انتظار قدومت کشیده ام شکر خدا که در دل من جا گرفته ای
به به اگر که جلوه نمائی بدیده ام هر شب عقایدم بتو ابراز می کنم
دارم امید صحنه نهی بر عقیده ام از آنچه خلق کرده خداوند لم یزل
مهر ترا بحق خدا برگزیده ام هر شب بیاد روی تو در بزم اهل انس
هستی تو خود گواه که با سر دویده ام یکعمر آرزوی لقای تو می کنم

گر یک نظر کنی بمرادم رسیده ام پشتم دو تا شده است ز سنگینی دو بار

در زیر بار جرمم و هجرت خمیده ام پر گشته نامه ی عملم از خطا و جرم

کن محو سیئات مرا از

جریده ام چون نام تست ورد زبانم علی الدوام

بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام عید است بر من آن نفسی کز سوای تو

بینم بخود که قید علایق بریده ام دیوانه گشت «ملتجی» از شدت فراق

دیگر فراق بس بود ای نور دیده ام

[صفحه ۵۶]

گل زهرا

تا ترا دارم غمی از محنت دنیا ندارم

وحشتی از هول قبر و سختی فردا ندارم در محافل جذبه ی شوق تو من را می کشاند

ورنه کاری با کسی از مردم دنیا ندارم دلخوشم از زندگانی تا که دریابم زمانت

آرزویی غیر از این از قادر یکتا ندارم شکر الله دو ختم چشم تمنایم بسویت

چشم بر حور و قصور و جنت المأوا ندارم مونس و آرام جانم در همه عالم توئی تو

تکیه گاهی غیر تو در روز وانفسا ندارم گر به صحرا می روم یا دشت، دنبال تو گردم

ورنه قصد لذتی از گردش صحرا ندارم «ملتجی» گوید خدایا از تو در ادوار عمرم

حاجتی جز آشنائی با گل زهرا (س) ندارم

[صفحه ۵۷]

طمأنینه دل

آتش گرفتم از شرر هجر دلبرم

یا رب شود که دلبرم آید دمی برم؟ چشم از سوای حضرت او بسته ام مگر

بیرون کند خیال اباطیل از سرم یادش مرا یگانه طمانینه ی دل است

والله اوست واقع اذکار داورم با حور و حوض کوثر و غلمان مرا چکار؟

تنها هم اوست جنت و انهار و کوثرم دست مرا اگر نکند کوتاه از خودش
دیگر چه غم ز برزخ و صحرای محشرم بیماری است به ز سلامت مرا اگر
آید طیب جسم و روانم به بستم ای «ملتجی» بسجده برو دائما بگو

شکر خدا ولایت او شد مقدرم

[صفحه ۵۸]

قبله ی کعبه

بلای هجر تو افتاده است بر جانم

وصال تست یگانه دوا و درمانم بیا و رحم به آشفته حالی من کن

که از فراق تو سر گشته و پریشانم نگفته راز دلم را تو خوب می دانی

که واقفی تو به سر و ضمیر پنهانم بانتظار وصال تو پر زخم از شوق

و گرنه عالم دنیا همی است زندانم ترا چو قبله بگیرد برای خود کعبه

نماز جانب آن کعبه من نمی خوانم خدای من چه شود کز کرم دمی افتد

نگاه بی رمق من بروی جانانم شنید «ملتجی» از عارفی که می گفتا

چو عاشق توام ای دوست ز اهل ایمانم

[صفحه ۵۹]

دوری یار

جانم آمد بلب از دوری یارم چکنم؟

روز و شب از غم او زار و نزارم چکنم؟ قابض روح چو خواهد که بگیرد جانم

اگر آن یار نیاید بکنارم چکنم؟ اگر آن دلبر جانانه ی دوران از من

دستگیری نکند، آخر کارم چکنم؟ عمر بگذشت به مهجوری و غفلت هیهات

گر نبینم رخ تابان نگارم چکنم؟ ایکه با یک نظری صد گره را بگشائی

گره ای سخت فتاده است بکارم چکنم؟ نبرد ره بتو جز رهرو راه تو ولی

من که گم کرده ره اندر شب تارم چکنم؟ گفته ای صبر کن آخر که فرج نزدیک است

رخت بر بسته ز دل صبر و قرارم چکنم؟ گر خداوند بعدلش به حسابم برسد

چون شود بسته بمن راه فرارم چکنم؟ تو مگر شافع من روز قیامت باشی

ورنه با اینهمه سنگینی بارم چکنم؟ من بیمار بدرد تو و بر درد فراق

هم چنان «ملتجی» ای دوست دچارم چکنم؟

[صفحه

محروم از زیارت

چون ما اسیر نفس و هوی شدیم

محروم از زیارت آن دادرس شدیم پابند عرف ها و اباطیل گشته ایم

گویا که در شماره ی اصحاب رس شدیم در یک دلی دو مهر نگنجد چه شد که ما

دم می زنیم از گل و همبزم خس شدیم رفتیم ه شر بگمانی که خیر ماست

واحسرتا بمزبله های دنس شدیم گر قائلیم غیر ولی هیچ کاره است

دیگر چرا بغیر ولی ملتمس شدیم؟ دام فریب هر طرفی گسترانده دهر

آخر بدست خویش اسیر قفس شدیم صدها هزار قافله هر لحظه بگذرد

بیدار پس چرا نه زبانگ جرس شدیم؟ چون «ملتجی» که عمر عزیزش تباه گشت

باید که پیش رفت دریغا که پس شدیم

[صفحه ۶۲]

پرده جهل

هجر تو برده قرار از دل ما مهدی (عج) جان

آتش افروخته در حاصل ما مهدی (عج) جان حبذا آنکه بفضل و کرم حی و دود

بولای تو عجین شد گل ما مهدی (عج) جان تو عیان در همه جا هستی و اما افسوس

پرده ی جهل بود حائل ما مهدی (عج) جان جز ظهور تو که حلال همه مشکل ماست

بخدا حل نشود مشکل ما مهدی (عج) جان قافله رفته و ما مانده ز ره در شب تار

رحمتی مانده بگل محمل ما مهدی (عج) جان غم دوری تو ما را ببلا کرده دچار

ترسم آخر که شود قاتل ما مهدی (عج) جان «ملتجی» ما بتو هستیم و تقاضا داریم

نعمت وصل کنی شامل ما مهدی (عج) جان

[صفحه ۶۳]

سایه ی لطف

تا نبینم رخ زیبای ترا مهدی (عج) جان

دلم آرام نگیرد بخدا مهدی (عج) جان نیمه جانی که بتن مانده نثار تو کنم

گر بینم گل رخسار ترا مهدی (عج) جان نام دلجوی تو ای مظهر اسماء و صفات

همه جا ورد زبانست مرا چشم امید بتو دوخته و آمده است

بدر خانه ی لطف تو گدا مهدی (عج) جان همچو پروانه دلم پرزند و بیتاب است

گرد انوار تو ای شمع هدی مهدی (عج) جان من نه آنم که کشم دست گدائی از تو

نکنم دامن لطف تو رها مهدی (عج) جان تو نه آنی که کنی سائل خود را نومید

چون توئی معدن احسان و سخا مهدی (عج) جان دستگیری کن از این غرقه ی دریای فتن

تا رهد از خطر موج بلا مهدی (عج) جان خبر وصل تو کو

تا که غم از دل گیرد

دیگر ای یوسف گمگشته بیا مهدی (عج) جان عاشق منتظر خسته دل بیمارت

یابد از فیض حضور تو شفا مهدی (عج) جان آنکه شد از تو جدا لعنت حق شامل اوست

مپسند اینکه شوم از تو جدا مهدی (عج) جان کم مباد ای پسر فاطمه (س) حتی آنی

سایه ی لطف شما از سر ما مهدی (عج) جان قبله ی کعبه تو و روح عبادات توئی

ای صفا را ز صفای تو صفا مهدی (عج) جان

[صفحه ۶۴]

همتی ده بمن «ملتجی» بی قابل

تا نخواهم ز خدا غیر ترا مهدی (عج) جان

[صفحه ۶۵]

قلب سوزان

بلب جانم رسید از فرط هجران تو مهدی (عج) جان

مداوم دیده جانست گریان تو مهدی (عج) جان دل ما گشت کانون غم و اندوه ز آنروزی

که ما را ذات حق بنمود حیران تو مهدی (عج) جان چراغ عمر را هر لحظه بینم رو به خاموشی

از آن ترسم نینم روی تابان تو مهدی (عج) جان تمنای همه ذرات عالم از خدا این است

کند جاری خدا در ملک، فرمان تو مهدی (عج) جان طفیل خلقت ذات تو شد مخلوق، جا دارد

خلاقیت جملگی گردند قربان تو مهدی (عج) جان تو خوان نعمت بی انتهای ذات سبحانی

خورد روزی خود مخلوق از خوان تو مهدی (عج) جان مرا مهمان نمودی از کرم بر خوان احسانت

شود آیا ز تو محروم مهمان تو مهدی (عج) جان؟ ندارم قابلیت تا فدای مقدمت کردم

شوم قربان خاک پای اعوان تو مهدی (عج) جان تو داغ اولیاء و مادرت زهرا (س) بدل داری

از برای قلب سوزان تو مهدی (عج) جان دل تو از برای شیعیانت سخت می سوزد
فدای آن دل از غصه بریان تو مهدی (عج) جان تو کی آئی که تا گردد ز جسم نحس عدوانت
جدا سرهایشان از تیغ بران تو مهدی (عج) جان اگر اعمال ما افتد قبول ساحت قدست
شود الحق قبول ذات یزدان تو مهدی (عج) جان؟ عنایت کن نگهداری نما از «ملتجی» چندی
که تا دریابد آن مهجور، دوران تو مهدی (عج) جان

[صفحه ۶۶]

دیوار عشق

یا رب سلام ما به ولی زمان رسان
یعنی به آن ذخیره و گنج نهان رسان باد صبا اگر گذری از دیوار عشق
پیغام ما به مهدی صاحب زمان (عج) رسان بر گو که قلب شیعه ی تو سخت خسته است
بازا و مرحمی بدل شیعیان رسان ای ابر رحمتی که نهانی به کتم غیب
آب وصال خویش به لب تشنگان رسان ای دست حق بیا بدر از آستین غیب
دستی برای یاری افتادگان رسان یا رب چه می توان که قیامش باذن تست
اذنش بده به خسته ی هجرش توان رسان هجرش ربوده از کف ما صبر و تاب را
یا رب ظهور حضرت او بی امان رسان ای پاسبان عالم ایجاد، العجل
باز آ و خود بگله ی دور از شبان رسان ای «ملتجی» مدام بخواه از خدا، بگو
یا رب پناه و منجی مستضعفان رسان

[صفحه ۶۷]

یا معز الاولیاء

یا معز الاولیاء یا بن الحسن (عج)

یا مذل الاشقیاء یا بن الحسن (عج) ای امید اولین و آخرین

یا ممد الانبیا یا بن الحسن (عج) مصدر فیض خدا در ما سوی

منبع لطف خدا یا بن الحسن (عج) عرصه ی گیتی نه جولانگاه تست

ما خلق، گوی شما، یا بن الحسن (عج) زاتش هجران تو دل آب شد

قسمت ما کن لقا یا بن الحسن (عج) ای که باب حاجت خلقی به حق

اعطنا حاجاتنا یا بن الحسن (عج) لحظه ای دلجوئی از دلخسته کن

از غم او را کن رها یا بن الحسن (عج) امت خیر البشر افسرده اند

تا توئی در اختفا یا بن الحسن (عج) وه غلط گفتم منم در اختفا

حاضری در هر کجا یا بن الحسن (عج) لختی آرام ای سوار

مانده از راهیم ما یابن الحسن (عج) یا مغیث الشیعه ادرک جمعنا

استجب دعواتنا یابن الحسن (عج) آرزوی ما همه دیدار تست

هب لنا آمالنا یابن الحسن (عج) از تو دارد مسئلت یک جرعه ای

«ملتجی» زاب بقا یابن الحسن (عج)

[صفحه ۶۸]

دنیای صاحب زمانی

با یک نگاهی ایندل مهجور ما را شاد کن

این قلب ویران گشته را با وصل خود آباد کن مرغ دلم محبوس شد در محبس هجران تو

این مرغک محبوب را از آن قفس آزاد کن بازآ و بین ظلم و ستم پر کرده شرق و غرب را

برچین بساط ظلم را ترویج عدل و داد کن شیطان و شیطان کیش را بردار از روی زمین

امر خدا را رائج اندر عالم ایجاد کن امید دلجوئی نداریم از کسی جز لطف تو

از ما تو ای «ذکر خدا» یکدم بیا و یاد کن ما عاشقان خسته را یابن الحسن (عج) منت بنه

در زمره ی انصار خود از جمله ی اوتاد کن بازآ و با تیغ دو سر ای دست حق از آستین

مقهور کن قهار را مظلوم را امداد کن هر کس برای خود کند تفسیر قرآن مجید

بازا بحکم واقع قرآن تو استشهاد کن دنیای پر جور و جفا صاحب زمانی (عج) کی شود؟

اوضاع را بر هم بزن وضعی دگر بنیاد کن صیاد آمال و هوا صید دل ما کرده است

لطفی کن و دل را رها از چنگک این صیاد کن از بهر درک روز وصلت «ملتجی» خواهد ز تو

عمرش اگر طی شد ز نو آنرا تو استرداد کن

[صفحه ۷۳]

تو از نای من مسکین نوای خویش بیرون کن

سویدای وجودم را بسر عشق مفتون کن اگر چه خوندلی از پا درآمد مرد را اما

دلَم را از غم شوق وصال غرقه در خون کن اگر عقل است مانع تا شوم نائل بیدارت

مرا در وادی سیر لقای

خویش مجنون کن اگر لایق نیم راهم دهی در بزم خاصانت

مراقبل کن و آنگه بزم قرب مأذون کن غم غیر خودت را زین دل رنجور زائل کن

ولی بار غمت را در دلم هر لحظه افزون کن بیا و محتوای قلب را از غیر، خالی کن

سراپای وجودم را ز عشق خویش مشحون کن اگر باشد وجودم مانع وصل و لقای تو

وجود پر گناهم را به چاره ویل مدفون کن در این دریای طوفانزا که امید سلامت نیست

مرا در کشتی امن ولای خویش مامون کن بزندان فراق «ملتجی» تا کی بود مسجون

عیادت بهر خشنودی حق زین عبد مسجون کن

[صفحه ۷۴]

نگار مه جبین

بر مشام جان رسد بوی نگار مه جبین

خوشر از خلد برین می دهد پیک الهی مژده بر اهل یقین

کای گروه متقین حضرت عیسی (ع) بیاید زاسمان چهارمین

همره روح الامین بهر استقبال مهدی (عج) چاره ساز مرسلین

دلنواز مومنین عنقریب این دوره ی غیبت پایان می رسد

جان جانان می رسد در تن بیروح ما از نفخه اش جان می رسد

فیض رحمان می رسد حجت ذات خدا موعود قرآن می رسد

سر ایمان می رسد می شود ظاهر بامر ذات خلاق مبین

وجه رب العالمین دارم امید این جهان روزی گلستان می شود

نورباران می شود شام تار ما همه صبح درخشان می شود

روز تابان می شود کاخ ظلم از بیخ و بن یکباره ویران می شود

زامر یزدان می شود دست حق آید بامر حق برون ز آستین

تا کند احیای دین سیدی یابن الحسن (عج) ای یادگار مصطفی (ص)

زاده ی شیر خدا

(ع) نور چشم حضرت صدیقه ی خیر النساء (س)

دادخواه مجتبی (ع) کی بگیری انتقام خون شاه کربلا(ع)؟

از گروه اشقیا کی براندازی بساط کفر و شرک مشرکین

یا مذل الکافرین ایکه از یمن تو روزی می رسد بر خاص و عام

رهبر کل انام صبر ما دیگر شده از دوری رویت تمام

ای امام ابن الامام (ع) کی نمائی تیغ آتشبار بیرون از نیام

گیری از خصم انتقام شاد گردد چون بگیری داد او از ظالمین

بنت خیر المرسلین (س) ایکه باشد دلنوازی از ضعیفان کار تو

باشد الله یار تو

[صفحه ۷۶]

«ملتجی» می خواهد از تو رخصت دیدار تو

بنگرد رخسار تو دارد امید از تو آن عبد پریش زار تو

باشد از انصار تو مهر تو صد شکر، با آب و گل او شد عجین

ای تو جان و روح دین

[صفحه ۷۷]

عروه الوثقی

یابن النبی المصطفی (ص) گرم است پشت ما بتو

چشم امید شیعیان نبود بکس الا بتو جبل المتین و عروه الوثقی توئی و ما همه

افکنده دست احتیاج ای عروه الوثقی بتو مستضعفین روزگار از صدر خلقت تا کنون

چشم تمنا دوخته ای زاده ی زهرا (س) بتو باب خداوندی تو و فیض از تو بر ممکن رسد

ارجاع ما را داده حق یابن الحسن (عج) تنها بتو امروز دست کبریا در عالم تکوین توئی

بر پا تمام ما خلق باشد در این دنیا بتو ای مقتدای کن فکان کی می کنی پا در رکاب

جان بر لب آمد، اقتدا کی می کند عیسی (ع) بتو؟ از خون مظلومان نگر شد «قصر حمرا» ها بنا

دنیا

سراسر کی شود چون وادی خضرا بتو دنیا پر آشوب است و شر درمانده شد دیگر بشر
ای منتقم کی می شود اصلاح ما فیها بتو در جنت المأوا کجا در فکر حوریم و قصور
هوش و هواس ما بود در جنت المأوا بتو ای «ملتجی» باید شود عمر تو صرف طاعتش
زیرا که آنحضرت بود از نفس تو اولی بتو

[صفحه ۷۸]

تنها نگار

قرار دل بیقرار منی تو
بهنگام غم غمگسار منی تو برای خود هر کس نگاری گرفته
بجان تو تنها نگار منی تو شبنم روز شد از فروغ جمالت
مه روشن شام تار منی تو ز هجران تو داغدارست قلبم
دوای دل داغدار منی تو چو تنها شدم دل بریدم ز مردم
بصدقم یقین شد که یار منی تو مرا خوشتر آید ز ملک دو دنیا
بینم اگر در کنار منی تو چه در شادی و ماتم و وصل و هجران
بیاد من و قلب زار منی تو نباشد اگر بیم تکفیر گویم
خدای من و کردگار منی تو من «ملتجی» گر چه ننگم برایت
ولی مایه ی افتخار منی تو

[صفحه ۸۰]

یار غریب

ما دردمند عشق و خدایا طیب کو؟

هجر حبیب کشته مرا گو حبیب کو؟ تاب و توانم از غم هجران ز دست رفت

آن مایه متانت و صبر و شکیب کو؟ ما دلشکسته ایم و غریبیم و مضطربیم

دلجوی دلشکسته و یار غریب کو؟ هر بینوا ز گلبن رویش نصیب برد

یا رب مرا ز خرمن وصلش نصیب کو؟ از هر طرف هجوم خطرها بسوی ماست

ما را ز تند باد حوادث رقیب کو؟ ذکر مدام ما شده امن یجیب و بس

مضطر شدیم عاقبت امن یجیب کو؟ گفتند منتظر شو و فتح است عنقریب

در انتظار مردم و فتح قریب کو؟ حال دعا و شوق عبادت بما بده

آنکه بگو به «ملتجی» ات مستجیب کو؟

[صفحه ۸۱]

یگانه منجی

خدایا چاره ی بیچارگان کو؟

انیس و مونس غمدیدگان کو؟ خدایا آنکه خون از دوری او

بود جاری ز چشم عاشقان کو؟ خدایا آن گل آل محمد (ص)

که عالم را نماید گلستان کو؟ خدایا آنکه باشد در ید او

کلید قفل ابواب جنان کو؟ خدایا آنکه از قهر جهنم

بما او می دهد خط امان کو؟ خدای محیی دینت نیامد

سمی خاتم پیغمبران (ص) کو؟ خدایا گله ی دین را و صد گرگ

نشسته در کمینگاه و شبان کو؟ خدایا قالع کفار بیدین

مذل اشقیاء و دشمنان کو؟ ضعیفان را دگر تاب ستم نیست

الهی حامی مستضعفان کو؟ جهان بی جان شد و جان بر لب آمد

به جسم خسته جان، تاب و توان کو؟ تمام فرقه ها را پیشوائی است

الهی پیشوای شیعیان کو؟ بگرداب بلا غرقیم یا رب

یگانه منجی خلق جهان کو؟

بگرداب بلا غرقیم یا رب

یگانه منجی خلق جهان کو؟ تو خواندی لنگر کون و مکانش

خدایا لنگر کون و مکان کو؟

[صفحه ۸۲]

باو قائم زمین و آسمان است

نگه دار زمین و آسمان کو؟ ملال انتظار از حد فزون شد

خدایا مهدی صاحب زمان (عج) کو؟ خدایا «ملتجی» از پا فتاده

مددکار ز پا افتادگان کو؟

[صفحه ۸۳]

امیر ممکنات

«بطواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند

که تو در برون چه کردی که درون خانه آئی» بکنار بیت ماندم من بینوای حیران

بشنید گوش جانم، ز درون چنین صدائی: تو بصدق متصف شو بصفات اهل تقوی

بسراغ تو من آیم تو مگو چرا نیائی دل من شکست و گفتم به زبان بی زبانی

که کجا رود گدایت؟ تو کریم ذوالعطائی تو کریمی و رئوفی تو رحیمی و عطوفی

تو که مظهر خدایی تو که سر هل اتائی تو مگیر خورده بر من که ضعیف و مستمندم

نکند به بی نوایت نکنی تو اعتنائی تو سفینه ی نجاتی تو حقیقت صلوتی

تو امیر ممکناتی تو ولی انمائی تو ولی و من اسیرم چکنم که سر بزیرم

بمن فتاده از پا نظری نمی نمائی؟ بخدا تو خوب دانی که امام زین العباد (ع)

دهد او پناه از لطف، به خبیث بی حیائی بدم و مقرر امانه چنان که بود مروان

تو بیا عنایتی کن به فقیر بی نوائی نه برای تست مشکل که گشایی عقده ی دل

تو بیا عنایتی کن به فقیر بی نوائی تو بزرگ و ما حقیریم، تو امیر و ما اسیریم

تو ندیده گیر از ما زده سر

اگر خطائی تو که «ملتجی» لقا را ز خدا کنی تمنا

نشوی چو خاک راهش نرسی به هیچ جائی

[صفحه ۸۴]

آشوب زمانه

ای یوسف گمگشته زهرا کجائی

از چاه غیبت از چه رو بیرون نیائی مصر وجود است خالی ز سلطان

قوم جحود است مشغول طغیان ای منتقم کی انتقام خون ابرار

گیری تو با تیغ دو سر از خصم خونخوار شد چیره دشمن بر شیعیان

از شرش ایمن کن دوستانت عمری نشستم چون گدایان بر اهت

تا منم از لطف تو بینم روی ماهت این آرزو را مگذار بر دل

هجر تو بر ما گردیده مشکل از شر آشوب زمانه در امانم

تا «ملتجی» بر درگه صاحب زمانم (عج) دارم امید درک حضورش

آید نوید روز ظهورش

[صفحه ۸۵]

سر لا مکان

در پیکر وجود، خداوند جان توئی

در جسم عاشقان بحقیقت روان توئی بر دل نشسته ای که مقام خدای تست

در مردم دو دیده ی عارف عیان توئی پروانه ای که در دل عشاق پر زند

شمعی که روشن است در آن آشیان توئی دل چون اسیر عشق تو شد کنده شد ز غیر

آن دلبری که دل کند از این و آن توئی در جنبه ی تعین و در وادی عمل

صانع توئی و خالق کون و مکان توئی بر غیب واقفی و به اسرار آگهی

بر لا مکان تو سری و غیب نهان توئی آنکس که هست مظهر آیات سرمدی

و آنکس که داد قدرت حق را نشان توئی آن جلوه ای که موسی عمران (ع) بطور دید

بد از مهی که آن مه پر توفشان توئی قرآن چو پیکری است که در عالم وجود

در پیکر کتاب خدا روح و جان توئی چشم خدا توئی و بهر آن و لحظه ای

بر امر خلق عالمیان

دیده بان توئی آنکس که حق دو چشم دلش را نمود باز

ببند معین و ناصر پیغمبران (ع) توئی جز مصطفی (ص) که تاج سر خلق عالم است

آنرا که نیست در خور وصف و بیان توئی

[صفحه ۸۶]

با بودندت زمین و زمانست در وجود

زیرا ولی عالم و صاحب زمان (عج) توئی روز جزا که خلق جهان سر بر آورند

از خاک تیره محیی آن مردگان توئی در شان تست «ان الینا ایابهم» [۱].

یعنی که مرجع همه کربویان توئی در عالم قیامت و روز حساب خلق

حاسب توئی و منجی پیر و جوان توئی حوری بروز حشر دوان در پی محب

لکن شها مراد دل عاشقان توئی محبوب «ملتجی» توئی و ز اتش جحیم

آنکس که می دهد به محبش امان توئی

[صفحه ۸۷]

پاورقی

[۱] اشاره ی به آیه ی ۲۵ از سوره ی الغاشیه.

داروی درد

بیا سر خدا مهدی (عج) پریشانم بیا مهدی (عج)

بیا مهدی (عج) بیا مهدی (عج) پریشانم بیا مهدی (عج) بیا افتاده ام از پا فتادم گوشه ای تنها

ندارم توشه ی تقوی پریشانم بیا مهدی (عج) بیا جانم فدای تو فشانم جان پپای تو

بلب دارم ثنای تو پریشانم بیا مهدی (عج) مریض درد هجرانم بکوش از بهر درمانم

ترا هر لحظه می خوانم پریشانم بیا مهدی (عج) تو امید دل مائی تو بر ما جمله مولائی

تو آقائی تو آقائی پریشانم بیا مهدی (عج) چه نامت دلربا باشد بما مشکل گشا باشد

قرار قلب ما باشد پریشانم بیا مهدی (عج) تو گنج کبریا هستی بتو باشد بیا هستی

کجا هستی کجا هستی پریشانم

بیا مهدی (عج) بما بنما نگاهی تو پناه بی پناهی تو

مرا هادی راهی تو پریشانم بیا مهدی (عج) نگیرم یاور و یاری ندرام با کسی کاری

مرا تنها تو غمخواری پریشانم بیا مهدی (عج) گدایم من فقیرم من ضعیفم من حقیرم من

حقیر سر بزیرم من پریشانم بیا مهدی (عج) بگوید «ملتجی» هر دم الا ای داروی دردم

بقربان سرت گردم پریشانم بیا مهدی (عج)

[صفحه ۸۸]

یوم النشور

کی میرسد خدایا روز ظهور مهدی (عج)

گردد تمام دنیا روشن ز نور مهدی (عج) غمگینم و پریشان دیوانه وار و حیران

از ذات حی سبحان خواهم ظهور مهدی (عج) من گر چه روسیاهم سر تا پیا گناهم

از حق مدام خواهم فیض حضور مهدی (عج) افتاده ایم از پا مانده غریب و تنها

آیا شود که بر ما افتد عبور مهدی (عج) حق می رسد به حقدار عالم شود چو گلزار

زائل شود شب تاریک یوم النشور مهدی (عج) ای «ملتجی» مکرر از جان بگو بداور

یا رب بتنگ آمد قلب صبور مهدی (عج)

[صفحه ۹۱]

کلب درگاه

اما امید مغفرت از کبریا داریم ما

چون در دل مهجور خود مهر ترا داریم ما ای مونس دلهای ما الغوث یابن العسکری (عج) یا من معز الاولیا الغوث یابن

العسکری (عج)

یا صاحب عصر و زمان (عج) از جور دوران الامان دریاب جمع شیعه را از شر دونان الامان ای کشتی ناجی ما از خشم طوفان

الامان

غرقیم در موج بلا الغوث یابن العسکری (عج) یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)

تا چند جاری خون دل از چشم مغمومان شود تا چند با ماتم قرین دل‌های محرومان شود تا چند ظلم از ظالمان در حق مظلومان شود

یا من مذل الاشقیاء الغوث یابن العسکری (عج) یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)

دادی رهم در کوی خود ممنون احسان توام گر چه ندیدم روی تو مفتون و حیران توام من کلب درگاه توام ریزه خور خوان توام

گویم بهر صبح و مسا الغوث یابن العسکری (عج) یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)

بیچاره

ام و وامانده ام دستم بگیر افتاده ام چشم تمنا سویت ای آرام جان بگشاده ام صورت بخاک در گهت یابن الحسن (عج) بنهاده
ام

دریاب این بیچاره را الغوث یابن العسکری (عج) یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)

گر از درت دورم کنی بر گو کجا رو آورم جائی ندارم جز درت ای باب الطاف و کرم تا بر لبم آید نفس من حلقه کوب این
درم

دانی که افتادم ز پا الغوث یابن العسکری (عج)

[صفحه ۹۲]

یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج)

تا جان مرا در تن بود دم از ولایت می زخم سر را بسان حلقه بر باب عطایت می زخم بوسه اگر بینم ترا بر خاک پایت می زخم

ای «ملتجی» را ملتجا الغوث یابن العسکری (عج) یا من معزالاولیا الغوث یابن العسکری (عج) [صفحه ۹۳]

انتظار تا کی؟

ای منتظر انتظار تا کی؟

ایام چو شام تار، تا کی؟ آن عارض کبریائی تو

در پرده ی استتار، تا کی؟ دلهای تمام دوستان

از هجر تو بیقرار، تا کی؟ اشک از مژه ها چو سیل جاری است

این گریه ی زارزار، تا کی؟ خون این دل غم کشیده ی ما

از طعنه ی نابکار، تا کی؟ دشمن سر ما شود مسلط

ای حامل ذوالفقار، تا کی؟ مضطر شده ایم بی تو ای دوست

این حالت اضطرار، تا کی؟ این شهر بچنگ رهن ز دهر

در فرقت شهریار تا کی؟ از شعله ی آتشین هجران

در خرمن جان، شرار، تا کی؟ از هجر تو «ملتجی» شب و روز

پشت و پناه

ندارم غیر تو پشت و پناهی

نگاهی کن نگاهی کن نگاهی خوشم از آنکه ای آرام جانم

تو بر حال پریشانم گواهی فقیری بی پناه و شرمگینم

تو دانی در بساطم نیست آهی بگرداب خروشان حوادث

بغیر از تو ندارم تکیه گاهی چه کم گردد ز تو گر مفلسی را

دهی از لطف سوی خویش راهی تو ای شمع فروزان ولایت

که اندر آسمان عشق ماهی بخواه از حق ظهور خویشان را

تو چون محبوب درگاه الهی همی گردد در ایام ظهورت

ز مه در ناز و نعمت تا بماهی سپاهت انبیا بند (ع) و ملائک

تعالی الله عجب خیل سپاهی منم مشتاق دیدار جمالت

نشانم ده رخت را گاهگاهی گدائی درت را «ملتجی» کی؟

کند تعویض با تخت و کلاهی

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

